

بخش سوم

تولید اضافه ارزش مطلق

فصل ششم:

سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر

عوامل مختلفی ی پروسه ی کار به نحو متفاوتی در آفرینش محصولات ارزشمند شرکت می کنند.

کارگر، قطع نظر از محتوی، هدف و خصلت کارش، در نتیجه ی اضافه نمودن مقدار معینی کار، ارزش نونی به محصول کار می افزاید. از سوی دیگر ارزش های وسائل تولید مصرف شده از نو به مثابه ی جزئی از محصول ارزشمند نمایان می گردند مانند ارزش پنبه و دوک در ارزش نخ. پس ارزش وسائل تولید در نتیجه ی انتقالش به محصول حفظ می شود. این انتقال در جریان پروسه ی کار طی تبدیل وسائل تولید به محصول انجام می گیرد. پس کار واسطه ی این انتقال است. اما باید دید به چه نحو؟

کارگر در زمان واحد دو بار کار نمی کند، یک بار برای افزودن ارزش جدیدی به پنبه و بار دیگر، برای حفظ ارزش قدیمی آن، یعنی بار دیگر برای انتقال ارزش پنبه ای که روی آن کار می کند و برای انتقال ارزش دوکی که به وسیله ی آن کار

انجام می دهد، زحمت نمی کشد. بلکه فقط با افزودن ارزش تازه است که وی ارزش کهنه را حفظ می کند. ولی نظر به این که افزایش ارزش جدید به محصول کار و حفظ ارزش های کهنه در محصول، دو نتیجه ی کاملاً متفاوتی هستند که کارگر در یک زمان، و با این که طی همین مدت فقط یک بار کار می کند، به دست می آورد، مسلم است که دو جهت بودن نتیجه فقط به وسیله ی دو جانبه بودن کار خود او توضیح پذیر است. این کار باید در زمان واحد بنا به یک خاصیت ارزش ایجاد کند و بنا به خاصیت دیگر ارزش حفظ نماید یا انتقال دهد.

اکنون باید دید چگونه هر کارگر زمان کار خود را به محصول ملحق می کند و بالنتیجه ارزش می افزایشد؟ این امر همواره در شکل شیوه ی کار بارآوری که ویژه ی خود اوست انجام می گیرد. ریسنده زمان کار را فقط به هنگام رشتن، بافنده در حین بافتن و آهنگر در اثنای آهنگری می افزایشد. ولی به وسیله ی همین شکل هدف داری که آن ها به طور کلی کار می افزایشند و بنابر این ارزش نو می آفرینند، به وسیله ی همین ریسندگی، بافندگی و آهنگری است که وسائل تولید از قبیل پنبه، دوک، نخ، چرخ ریسندگی، آهن و سند آن عوامل تشکیل دهنده یک محصول یعنی قوانم ارزش مصرف تازه ای می گردند^۱. شکل قدیمی ارزش مصرف شان ناپدید می شود ولی فقط برای این که در شکل ارزش مصرف جدیدی در آید. در مطالعه ی پرورسه ی ارزش آفرینی ملاحظه شد که هر گاه یک ارزش مصرف، در جریان تولید ارزش مصرف جدیدی، به درستی مورد استفاده قرار گیرد، زمان کاری که برای به وجود آوردن آن ارزش مصرف مورد استفاده لازم بوده است جزئی از زمان کار لازم برای تولید ارزش مصرف جدید می گردد، یعنی عبارت از زمان کاری است که از وسائل تولید مورد استفاده به محصول نو منتقل می شود. بنابر این کارگر، ارزش وسائل تولید مورد استفاده را حفظ می کند یا به عبارت دیگر آن را، مانند جزء تشکیل دهنده ی ارزش، به محصول منتقل می نماید، ولی این انتقال به وسیله ی افزایش کلی کار وی

^۱ - کار، نوآفریده ای را به جای نیست شده ای می نشاند.

("An Essay on the Political economy of Nations" London ۱۸۲۱. P. ۱۳).

انجام نمی‌گیرد بلکه به وسیله‌ی خصلت مفید خاص این کار، یعنی در نتیجه‌ی شکل بارآور ویژه‌ی کار الحاق شده تحقق می‌یابد. کار به مثابه‌ی فعالیت بارآور و آماج مندی از قبیل ریسندگی، بافندگی و آهنگری، به محض تماس خود با وسایل تولید، آن‌ها را از حالت مردگی بیرون می‌آورد. به آن‌ها روح می‌دهد، آن‌ها را به صورت عوامل روند کار در می‌آورد و خود با آن‌ها در محصولات پیوند می‌یابد. هر گاه کار بارآور ویژه‌ی کارگر ریسندگی نمی‌بود آن گاه پنبه به نخ تبدیل نمی‌شد و بنابر این ارزش پنبه و دوک هم به نخ منتقل نمی‌گردید. ولی اگر به عکس همین کارگر حرفه‌ی خود را تغییر دهد و نجار گردد باز مانند پیش طی یک روز کار به مصالح کار خویش ارزش می‌افزاید. بنابر این ارزش افزائی وی به وسیله‌ی کار انجام می‌گیرد ولی نه از آن جهت که کار از نوع ریسندگی یا نجاری است بلکه از حیث این که کار، کار مجرد اجتماعی به طور کلی است. کارگر نه از آن جهت مقدار مشخصی ارزش می‌افزاید که کارش دارای محتوی سودمند ویژه‌ای است بلکه بدان سبب که کار وی در مدت معینی از زمان انجام یافته است. بنابر این کار ریسنده، از جهت خاصیت مجرد و کلی خود به مثابه‌ی بروز نیروی کار انسانی، ارزش جدیدی به ارزش‌های پنبه و دوک می‌افزاید و از لحاظ خاصیت مشخص، ویژه و سودمندش به مثابه‌ی پروسه‌ی ریسندگی، ارزش این وسایل تولید را به محصول منتقل می‌کند و لذا ارزش آن‌ها را در محصول ضبط می‌نماید. از این جاست که دو جانب‌ه بودن نتیجه‌ی کار، در آن واحد، ناشی می‌گردد.

در نتیجه‌ی یک افزایش کمی ساده‌ی کار ارزش جدیدی اضافه می‌شود و در اثر کیفیت کار اضافه شده ارزش‌های قدیمی وسایل تولید در محصول حفظ می‌گردند. این تأثیر دو جانب‌ه‌ی کار واحد که از خصلت دوجانبه‌ی کار ناشی می‌گردد در پدیده‌های مختلفی به طور محسوس نمودار می‌شود.

فرض کنیم که در نتیجه‌ی اختراع جدیدی ریسنده امکان یابد که طی ۶ ساعت همان قدر پنبه‌ای را که سابقاً در مدت ۳۶ ساعت می‌رشت بریسد. کار وی به مثابه‌ی

فعالیت بارآور، آماج مند و سودمند، نیروی خود را شش برابر کرده است. محصول کار نیز شش برابر شده یعنی به جای ۶ فوند نخ ۳۶ فوند نخ تولید گردیده است. ولی اکنون ۳۶ فوند پنبه فقط همان قدر زمان کار جذب می کند که سابقاً ۶ فوند پنبه جذب می کرد. پس اکنون ۶ برابر کمتر از کاری که با اسلوب قدیم انجام می یافت، کار جدید به پنبه افزوده می شود و بالنتیجه فقط یک ششم ارزش سابق به آن اضافه می گردد. از طرف دیگر اکنون در محصول، یعنی ۳۶ فوند نخ، ارزش پنبه شش برابر بیشتر وجود دارد. در جریان شش ساعت ریسندگی ارزشی از مواد خام که شش برابر بزرگ تر است ضبط می شود و به محصول منتقل می گردد در حالی که به همین مواد خام شش بار کمتر ارزش جدید اضافه می شود. بدین طریق نشان داده می شود چگونه خاصیتی که کار به وسیله ی آن ارزش ایجاد می کند با خاصیتی که به وسیله ی آن کار، ضمن همان پروسه ی تفکیک ناپذیر، ارزش ضبط می نماید ذاتاً متفاوت است. هر قدر در جریان ریسندگی کار لازم بیشتری در همان مقدار پنبه وارد شود، ارزش جدیدی که به آن افزوده شده است بیشتر خواهد بود ولی هر قدر فوندهای پنبه ای که در همان زمان کار رشته شده است بیشتر باشد مقدار ارزش قدیمی که در محصول ضبط می شود بزرگ تر خواهد بود.

حالا فرض کنیم که بارآوری کار ثابت مانده باشد و بالنتیجه ریسنده برای تبدیل یک فوند پنبه به نخ همان مقدار زمان پیشین را لازم داشته باشد ولی به عکس ارزش مبادله ی پنبه خود تغییر یافته باشد یعنی مثلاً یک فوند پنبه شش برابر بالاتر یا پائین تر از بهای خود ترقی یا تنزل نموده باشد. در هر دو مورد ریسنده به کار خود ادامه می دهد و به همان مقدار پنبه همان مقدار زمان کار و بالنتیجه همان مقدار ارزش می افزاید و نیز در هر دو مورد وی در زمان مساوی همان قدر نخ تولید می کند. ولی با وجود این ارزشی را که از پنبه به نخ یعنی محصول انتقال می دهد یک بار شش مرتبه کمتر و بار دیگر شش برابر بزرگ تر از پیش خواهد بود. همین

طور است در صورتی که وسایل کار گران تر یا ارزان تر کردند ولی همواره همان وظیفه را در پروسه ی کار انجام دهند.

هرگاه شرایط فنی پروسه ی ریسندگی ثابت بماند و نیز در ارزش وسایل تولید تغییری حاصل نگردد در آن صورت ریسنده مانند گذشته در همان زمان کار همان مقدار مواد خام و ماشین با ارزش ثابت مورد مصرف قرار خواهد داد. در این حالت ارزشی را که وی در محصول ضبط می کند با ارزش جدیدی که می افزاید نسبت مستقیم خواهد داشت. وی در دو هفته دو برابر بیشتر از یک هفته کار می افزاید و بالنتیجه دو برابر بیشتر ارزش اضافه می کند و در عین حال دو بار زیادتر مصالح به کار می برد که خود دو بار بیشتر ارزش دارند و نیز دو برابر بیشتر ماشین ها را با ارزشی دو بار بیشتر فرسوده می کند و بنابر این در محصول دو هفته ای خود دو بار بیشتر ارزش حفظ می کند تا در محصول یک هفته. هنگامی که شرایط تولید مشخصی ثابت است، کارگر هر اندازه زیادتر ارزش اضافه کند بیشتر ارزش ضبط می نماید ولی ضبط مقدار بیشتری ارزش از آن جهت نیست که وی بیشتر ارزش افزوده بلکه به سبب آن است که او ارزش را در شرایطی یکسان و مستقل از کار ویژه ی خود اضافه نموده است.

با این وجود به طور نسبی می توان گفت که کارگر همواره به همان نسبتی که ارزش جدید می افزاید ارزش های قدیمی را ضبط می کند. خواه بهای پنبه از یک شیلینگ به ۲ شیلینگ ترقی کند و خواه به شش پنس تنزل نماید کارگر، علی رغم هر تغییری که حاصل شود همواره در محصول یک ساعته ی خود فقط نصف ارزش پنبه ای را ضبط می کند که در محصول دو ساعته ی او ضبط می گردد. در صورتی که بارآوری کار ویژه ی کارگر تغییر کند یعنی ترقی یا تنزل نماید، و مثلاً طی یک ساعت کار بیشتر یا کمتر از سابق پنبه برسد، به همان نسبت ارزش بیشتر یا کمتری از پنبه را در محصول یک ساعت کار خود ضبط می نماید. ولی به هر صورت ارزشی

را که در ظرف دو ساعت کار ضبط می کند دو برابر بیشتر از ارزشی است که در یک ساعت کار ضبط می نماید.

به استثناء حالتی که ارزش فقط به صورت نشانه ای (سمبولیک) در اعلام ارزشی نموده می شود، ارزش تنها در درون یک ارزش مصرف، در درون یک شئی وجود پیدا می کند. (خود انسان نیز اگر تنها به مثابه ی صورت وجودی نیروی کار مورد توجه قرار گیرد، عبارت از یک محمول طبیعی است که با وجود زنده بودن خود شئی است یعنی چیز با شعوری است و کار نیز به غیر از تظاهر مادی این نیرو چیز دیگری نیست). بنابراین اگر ارزش مصرف از بین برود ارزش نیز از بین خواهد رفت. وسائل تولید با از دست دادن ارزش مصرفشان ارزش خویش را گم نمی کنند زیرا در واقع آن ها ضمن پروسه ی کار فقط از آن جهت چهره ی قدیمی ارزش مصرف خود را از دست می دهند که شکل ارزش مصرف دیگری را در محصول به دست آورند. ولی همان قدر که برای ارزش، وجود یافتن در پیکر یک ارزش مصرف مهم است، همان قدر موضوع این که وی در کدام ارزش مصرف وجود یافته بی اهمیت است. این نکته ای است که استحاله ی کالاها نیز نشان داد. از این مقدمات چنین نتیجه می شود که طی پروسه ی کار، از وسائل تولید فقط به آن میزانی ارزش به محصول منتقل می گردد که وسائل تولید با از دست دادن ارزش مصرف مستقل خویش ارزش مبادله ی خود را نیز از دست می دهند. وسائل تولید فقط آن ارزشی را به محصول منتقل می کنند که خود آن را به مثابه ی وسیله ی تولید از دست می دهند. ولی عوامل مادی پروسه ی کار از این حیث برخوردهای متفاوتی دارند.

ذغالی که با آن ماشین گرم می شود و هم چنین روغنی که با آن محور چرخ چرب می گردد و مواد مانند آن ها بدون این که اثری از خود به جای گذارند نابود می شوند. رنگ و سایر مواد کمکی ناپدید می شوند ولی در خواص محصول ظاهر می گردند. ماده ی خام اساس و جوهر محصول است ولی تغییر شکل داده است. بنابراین ماده ی خام و مواد کمکی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به پروسه ی کار، به

صورت ارزش مصرف، دارا بودند از دست می دهند. ولی در مورد وسائل کار مطلب طور دیگر است. افزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تا زمانی در پروسه ی کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیه ی خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل پروسه ی کار وارد گردند. وسائل کار هم چنان که در زمان حیات خود یعنی طی پروسه ی کار سیمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه می دارند پس از مرگ نیز قیافه ی خود را حفظ می کنند. لاشه های ماشین آلات، دست افزارها، کارگاه ها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتی که در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند. اکنون اگر تمام دورانی که این وسیله ی کار خدمت کرده است، یعنی از روزی که وارد کارگاه شده تا روزی که به انبار اسقاط رانده می شود، در نظر بگیریم خواهیم دید که در این دوران ارزش مصرف آن به طور کامل به وسیله ی کار صرف شده و بالنتیجه ارزش مبادله ی آن کاملاً به محصول انتقال یافته است. مثلاً اگر یک ماشین ریسندگی ده سال عمر کرده باشد، طی پروسه ی کار ده ساله تمام ارزشش به محصولات ده سال منتقل گردیده است. بنابراین این دوران زندگی یک وسیله ی کار تعداد کم و بیشی از پروسه های کار را، که همواره به کمک آن وسیله از نو تکرار شده اند، در بر می گیرد. آن چه بر وسیله ی کار می گذرد همان ماجرائی است که به سر انسان می آید. هر انسانی روزانه ۲۴ ساعت می میرد ولی از قیافه ی هیچ آدمی نمی توان دقیقاً تشخیص داد که تا آن وقت چند روز مرده است. معهذاً این امر مانع از آن نمی شود که شرکت های بیمه نتیجه گیری های بسیار مطمئنی از زندگی متوسط انسان به دست آورند، و بالاتر از آن، به نتایج پر بهره ای برسند. در مورد وسیله ی کار نیز چنین است. از روی تجربه معلوم است که یک وسیله ی کار، مثلاً ماشینی از نوع معین به طور متوسط چقدر عمر می کند. اگر فرض شود که ارزش مصرف آن در پروسه ی کارشش روز دوام می آورد در آن صورت وی به طور متوسط در جریان هر روز $\frac{1}{3}$ ارزش مصرف خود را از دست می دهد و بنابراین این روزانه $\frac{1}{3}$ ارزش خود را به محصول منتقل می نماید. بدین

طریق است که فرسودگی هر وسیله ی کار حساب می شود، مثلاً روزانه چقدر ارزش مصرف از دست داده و به آن نسبت در روز چقدر ارزش خود را به محصول منتقل نموده است.

در این جا به نحو بارزی نشان داده می شود که یک وسیله ی تولید هیچ گاه بیش از آن مقدار ارزشی که خود در پروسه ی کار، با نابود شدن ارزش مصرفش، از دست می دهد، به محصول منتقل نمی کند. اگر وسیله ی تولید دارای ارزشی نباشد که از دست بدهد، یعنی محصول کار انسانی نباشد، هیچ گونه ارزشی هم به محصول انتقال نمی دهد. در این صورت به مثابه ی عامل تشکیل دهنده ی ارزش مصرف به کار می رود بدون این که تشکیل دهنده ی ارزش مبادله باشد. بنابر این در مورد کلیه ی وسائل تولیدی که در طبیعت بدون مداخله ی انسان وجود دارد، مانند زمین، باد، آب، آهنی که در رگه ی معدن است، چوب جنگل های بکر و غیره، حال بدین منوال است.

این جا پدیده ی جالب دیگری در برابر ما قرار می گیرد. مثلاً ماشینی را فرض کنیم که ارزش آن ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد و طی ۱۰۰۰ روز اسقاط شود. در این مورد هر روز $\frac{1}{1000}$ ماشین کم می شود و به محصول منتقل می گردد. ولی با این که نیروی حیاتی ماشین در حال تنزل است همواره مجموع آن در پروسه ی کار عمل می کند. بنابر این ثابت می شود که یک عامل پروسه ی کار، یعنی یک وسیله ی تولید، کلاً در پروسه ی کار وارد می شود ولی در پروسه ی ارزش افزائی جزناً شرکت می کند. در این جا تفاوت بین پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی در عوامل مادی آن ها منعکس می گردد چنان که وسیله ی تولید واحد، به مثابه ی عنصر پروسه ی کار، تماماً، و به مثابه ی رکن ارزش آفرینی، فقط جزناً، در همان پروسه ی تولید به حساب می آید.^۲

^۲ - در این جا صحبت از کارهای تعمیری و وسائل تولید از قبیل ماشین و ابنیه و غیره نیست. ماشینی که تعمیر می شود وظیفه ی وسیله ی کار را انجام نمی دهد بلکه خود وظیفه ی مصالح

از سوی دیگر، ممکن است به عکس یک وسیله ی تولید تماماً در پروسه ی ارزش افزایی وارد شود در حالی که فقط جزئی از آن در پروسه ی کار داخل می گردد. فرض کنیم که در پنبه ریزی، از ۱۱۵ فوند پنبه روزانه ۱۵ فوند آفت وجود داشته باشد، که نه تنها نخ از آن ها در نمی آید بلکه به باد هوا (devil's dust) تبدیل می شوند. معهذاً اگر این آفت ۱۵ درصد عادی است و در کار متوسط حلاجی غیرقابل اجتناب است، ارزش ۱۵ فوند پنبه، با این که هیچ جزئی از نخ را تشکیل نمی دهد، کاملاً مانند ارزش ۱۰۰ فوند پنبه ای که ماده ی اساسی ارزش نخ است، در ارزش نخ وارد می گردد. برای این که بتوان از ۱۰۰ فوند پنبه نخ ساخت لازم بود که ارزش مصرف ۱۵ فوند پنبه به صورت غبار ناپدید گردد. بنابر این نابودی این مقدار پنبه یکی از شرایط تولید نخ به شمار می آید و درست به همین جهت است که ارزش آن در نخ وارد می شود. این حکم درباره ی کلیه ی زباله های پروسه ی کار، لااقل تا

(„Observations on Certain Verbal Disputes in Political Economy particularly Relating to Value, and to Demand and Supply.“ London, ۱۸۲۱, P, ۵۴).

مصنف که فوق العاده از خودراضی است "Wiseacre" (حکمت گر)، هم در مورد درهمی فکری و هم در مورد مشاجره ی قلمی اش از این جهت ذیحق است که نه ریکاردو و نه هیچ اقتصاددان دیگری، چه قبل و چه بعد از او، دو جهت کار را دقیقاً تشخیص نداده است و بنابر این نقش متفاوت آن دو در تشکیل ارزش باز هم کمتر مورد تحلیل قرار گرفته است.

این حد صادق است که آن‌ها مجدداً وسیله‌ی تولید تازه‌ای نشوند و بالنتیجه ارزش مصرف جدید و مستقلی را تشکیل ندهند. هم‌چنان‌که در کارخانه‌های بزرگ ماشین‌سازی منجستر کوه‌هائی از تراشه‌ی آهن دیده می‌شود که عیناً مانند چوب دم‌رنده به وسیله‌ی ماشین‌های غول‌پیکر بریده شده‌اند و شبانه با واگون‌های بزرگ از کارخانه به کوره‌ی آهن‌گدازی منتقل می‌گردند و روز بعد از نو به صورت قطعات جسیم آهن از کوره به کارخانه بر می‌گردند.

در جریان پروسه‌ی کار، وسایل تولید فقط تا حدی که در شکل ارزش‌های مصرف گذشته‌شان، ارزش از دست می‌دهند، به پیکر جدید محصول ارزش منتقل می‌کنند. واضح است که حداکثر ارزشی را که ممکن است وسایل مزبور ضمن پروسه‌ی کار از دست بدهند محدود به مقدار ارزشی است که بدو با آن وارد پروسه‌ی کار شده‌اند، یا به عبارت دیگر محدود به زمان کاری است که برای تولید خود آن‌ها لزوم یافته است. بنابر این وسایل تولید هرگز نمی‌توانند بیش از آن ارزشی که خود، مستقل از پروسه‌ی کار مورد عمل، دارا هستند، به محصول ارزش بیافزایند. سودمندی کارافزار، ماشین یا وسیله‌ی تولید هر قدر باشد، اگر فرضاً قیمت آن ۱۵۰ لیره‌ی استرلینگ یا معادل ۵۰۰ روز کار باشد، هیچ‌گاه به مجموع محصولی که در ایجادش شرکت دارد بیش از ۱۵۰ لیره‌ی استرلینگ نمی‌افزاید. ارزش وی به وسیله‌ی پروسه‌ی کاری که در آن به مثابه‌ی وسیله‌ی تولید وارد می‌شود تعیین نمی‌گردد، بلکه پروسه‌ی کاری که وی از آن مانند محصول بیرون آمده است معین ارزش اوست. او در پروسه‌ی کار فقط به منزله‌ی ارزش مصرف، به منزله‌ی چیزی که دارای خاصیت مفیدی است، به کار می‌رود و بنابر این اگر قبیل از ورودش در این پروسه ارزشی نداشته است ارزشی هم به محصول نمی‌دهد.^۳

^۳ - از این رو می‌توان به بی‌پایگی و بی‌مزگی نظریه‌ی ژان باتیست سه‌پی برد که می‌خواهد اضافه‌ارزش (سود، بهره و بهره‌ی مالکانه) را از "services productifs" (خدمات مولد) که وسایل تولید مانند زمین، کارافزار، چرم و غیره به وسیله‌ی ارزش مصرفشان در پروسه‌ی کار انجام می‌دهند، منتزع سازد. آقای ویلهلم روشر (*). W.

در حالی که کار بارآور و سائل تولید را تبدیل به عوامل تشکیل دهنده ی محصول تازه ای می کند، حالت تناسخ به ارزش آن ها عارض می گردد. ارزش از پیکر مصرف شده به کالبدی که تازه ایجاد شده است حلول می کند. ولی این تناسخ چنان است که گوئی در پشت سر کار واقعی روی می دهد. کارگر نمی تواند کار جدید

Roscher که هیچ فرصت مداحی دل پذیری را به آسانی از دست نمی دهد مگر آن که آن را سیاه بر سفید ثبت کرده باشد، فریاد بر می دارد که: "ژان باتیست سه بسیار درست متذکر می شود «Traité جلد اول، فصل چهارم» که ارزش ایجاد شده به وسیله ی چرخ روغن کشی، پس از وضع کلیه ی مخارج، چیز نوئی است که چرخ به وسیله ی آن به وجود آمده است، متفاوت است".

(„Die Grundlagen der Nationalökonomie“, ۳. Aufl. ۱۸۵۸, seite ۸۹. Note). بسیار درست! "روغنی" که به وسیله ی چرخ کشیده شده چیزی ست که با کار مصرف شده در ساختن چرخ بسیار متفاوت است. آقای روشر تحت نام "ارزش" اشیائی مانند "روغن" را می فهمد زیرا روغن دارای ارزش است ولی چون "در طبیعت" نیز روغن نفتی وجود دارد (ولو این که به طور نسبی به مقدار "خیلی زیاد" یافت نمی شود) وی مطلب دیگری را از آن استنتاج کرده می نویسد: "وی (یعنی طبیعت) تقریباً هیچ گونه ارزش مبادله ای به وجود نمی آورد" (ص ۷۹). قصه ی طبیعت روشری با ارزش مبادله اش به داستان آن باکره ی نادانی می ماند که به بچه دار شدن خود اعتراف داشت ولی می گفت "خیلی بچه ی کوچولوی بود". همین "دانشمند" (savant serieux) باز در مورد فوق الذکر می گوید: "مکتب ریکاردو می کوشد سرمایه را به مثابه ی "کار مترکم" تحت تابعیت مفهوم کار درآورد. این ماهرانه نیست (!) زیرا (!) آخر (!) صاحب سرمایه (!) کارش بالاتر (!) از این بوده است که فقط چیزی در آورد (؟) و (!) آن را حفظ کند (چه چیز را؟): همین (؟!؟) که از لذات شخصی پرهیز کرده است و مثلاً (!!!) به همین دلیل که وی سود طلب می کند" (در همان نوشته). چقدر واقعاً این "اسلوب آناتومیکو فیزیولوژیک anatomico physiologique در علم اقتصاد "ماهرانه" است که به مجرد "طلبیدن" ارزش به وجود می آید.

(*) Wilhelm Roscher (۱۸۱۷-۱۸۹۴) اقتصاددان آلمانی که، بنا به گفته ی مارکس، به وسیله ی او اقتصاد عامیانه "شکل استاد مآبانه" به خود گرفت. وی همواره کوشیده است از میان نوشته های دیگران التقاطی به وجود آورد و بدون هیچ گونه انتقادی آن ها را بپذیرد.

(a ۳) - "از کلیه ی وسائلی که در پیشه ی کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرد، کار انسان... وسیله ای ست که کشاورز باید بیش از همه برای جبران سرمایه اش به روی آن تکیه کند. دو وسیله ی دیگر یعنی سرمایه ای که در مورد دام کشت و کار و... برای اربابه ها، گاوآهن ها، کلنگ و بیل و غیره به کار رفته است، بدون صرف مقداری از وسیله ی اولی مطلقاً چیزی نیستند".

(Edmund Burke: „Thoughts and Details on Scarcity, originally presented to the Right Hon. W. Pitt in the month of November ۱۷۹۰. Edit. London, ۱۸۰۰, p. ۱۰)

بیافزاید و بالنتیجه ارزش بیافریند مگر این که ارزش های کهنه را ضبط کند زیرا وی همواره باید کار را در شکل سودمند معینی اضافه نماید و تا محصولات را به صورت وسائل تولید محصول جدیدی در نیاورد نمی تواند کار را در شکل سودمندی بیافزاید و بدین وسیله ارزش آن ها را به محصول نو انتقال دهد. پس این خود یک موهبت طبیعی است که نیروی کار فعال یعنی کار زنده در حالی که ارزش اضافه می کند ارزش ضبط می نماید. این موهبتی طبیعی است که برای کارگر خرجی ندارد ولی برای سرمایه دار بسیار سودآورست زیرا ارزش سرمایه ی موجود را حفظ می کند^(۳). تا هنگامی که معاملات به خوبی جریان دارند، سرمایه دار به قدری در افزونگری مستغرق است که این هدیه ی رایگان کار را نمی بیند. ولی گسیختگی های قهری پروسه ی کار، بحران ها، این واقعیت را به طور محسوسی به وی نشان می دهند^(۴).

به طور کلی آن چه از وسائل تولید خرج می شود عبارت از ارزش مصرف آن هاست که کار به وسیله ی صرف نمودن آن ها محصولات را به وجود می آورد. اما ارزش آن ها در واقع مصرف نمی شود^(۵) و بالنتیجه نمی تواند از نو تولید گردد.

^۴ - در روزنامه ی تایمز ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲ کارخانه داری که در ریسندگی اش ۸۰۰ نفر کارگر کار می کنند و هر هفته به طور متوسط ۱۵۰ عدل پنبه ی هندی و یا تقریباً ۱۳۰ عدل پنبه ی آمریکائی به مصرف می رساند، با لابه و زاری مخارجی را که سالیانه بابت قطع کار کارخانه متحمل می شود برای مردم بیان می کند. این مخارج به ۶۰۰۰ لیره ی استرلینگ بالغ می شود. در میان این مخارج اقلامی وجود دارد که در این جا مورد استفاده ی ما نیست مانند اجاره بهای زمین، مالیات ها، اقساط بیمه، مزد کارگرانی را که برای مدت سال استخدام کرده است از قبیل مدیر، حسابدار، مهندس و غیره. سپس وی ۱۵۰ لیره ی استرلینگ بابت ذغال برای گرم کردن گاه گاهی کارخانه و کارانداختن اتفاقی ماشین بخار و هم چنین بابت مزد کارگرانی که باید با کار اتفاقی خود "روانی" ماشین آلات را حفظ کنند، به حساب می آورد. و بالاخره ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت فرسودگی ماشین آلات حساب می کند زیرا به قول او: "هوا و قوانین طبیعی تخریب به مناسبی این که ماشین آلات دیگر نمی چرخند دست از تأثیر خود بر نمی دارند". وی آن گاه با صراحت متذکر می شود که این مبلغ ۱۲۰۰ لیره از آن جهت کم و ناچیز در نظر گرفته شده است که ماشین آلات او در وضع بسیار غیرقابل استفاده ای قرار دارند.

^۵ - "مصرف بارآور: آن جائی است که مصرف یک کالا جزئی از پروسه ی تولید به شمار می آید... در این موارد هیچ گونه مصرف ارزش وجود ندارد." (*).

این ارزش محفوظ می ماند ولی نه از آن جهت که در پروسه ی کار مورد فعل و انفعالی قرار می گیرد بلکه بدان سبب که ارزش مصرفی که بدو این ارزش در پیکر آن وجود یافته بود ناپود می شود ولی فقط در وجود ارزش مصرف دیگری ناپود می گردد. بنابر این ارزش وسائل تولید مجدداً در ارزش محصول ظاهر می گردد ولی با بیان دقیق تر باید گفت که دوباره تولید نمی شود. آن چه تولید شده ارزش مصرف نونی است که ارزش مبادله ی قدیمی در آن دوباره ظاهر شده است.^۱

اما در مورد عامل ذهنی تولید یعنی نیروی فعال کار وضع طور دیگری است. در حالی که کار به وسیله ی شکل هدف دار خود ارزش وسائل تولید را به محصول منتقل کرده و ضبط می نماید، در هر لحظه ای از حرکت خود ارزشی الحاقی یعنی ارزش تازه ای به وجود می آورد. فرض کنیم پروسه ی تولید در نقطه ای که کارگر معادل ارزش نیروی کار خود را تولید کرده است قطع شود مثلاً هنگامی که وی با شش ساعت کار ارزشی برابر با ۳ شیلینگ افزوده است. این ارزش عبارت از آن جزئی از ارزش محصول است که زائد بر ارزش وسائل تولید به وجود آمده است. این

*- ساموئل نیومان (۱۷۹۶-۱۸۴۲) اقتصاددان امریکائی و استاد فن خطابه و نطق.

^۱- در کتاب ملخصی که در امریکای شمالی به چاپ رسیده و شاید اکنون چاپ بیستم آن انتشار یافته باشد چنین می خوانیم: "مهم نیست که سرمایه از نو در چه شکلی ظاهر می شود." پس از شمارش پُرچانه ای از انواع ممکنه ی ادویه ی تولید که ارزش آن ها دوباره در محصول ظاهر می گردد بالاخره چنین نتیجه گیری می شود: "انواع مختلف خوراک، پوشاک و مسکن که برای زندگی و راحتی انسان لازم است نیز به همین نحو دگرگون می شود، این مواد گاه به گاه مورد مصرف قرار می گیرند و ارزش آن ها از نو در نیروی تازه ای که به جسم و روح انسان نمیده می شود ظاهر می گردد و سرمایه ی جدیدی به وجود می آورد که مجدداً در عمل تولید مورد استفاده قرار می گیرد.

(F. Wayland: „Elements of Political Economy,“ p. ۳۱- ۳۲)

با صرف نظر از مطالب عجیب و غریب دیگر به طور مثال این نکته را تذکر دهیم که آن چه در نیروی تجدید یافته ی انسان دوباره ظاهر می گردد قیمت نان نیست بلکه موادی از آن است که خون را تشکیل می دهند. ولی به عکس آن چه به مثابه ی ارزش نیرو دوباره ظاهر می شود وسائل معیشت نیست بلکه ارزش آن هاست. همان وسائل زندگی اگر قیمت آن ها به نصف تقلیل یافته باشد باز همان قدر عضله، استخوان و غیره تولید می کنند یا به عبارت دیگر همان نیرو را ایجاد می نمایند ولی نه نیروئی به همان ارزش. این خلط مبحث بین "ارزش" و "نیرو" و ایجاد انواع این قبیل ابهامات فریسی کوشش بی فایده ای ست تا مگر از دوباره ظاهر شدن ساده ی ارزش های پیش پرداخته ، اضافه ارزش بیرون بکشند.

تنها ارزش نونی است که از درون این پروسه برخاسته، تنها جزئی از ارزش محصول است که به وسیله ی خود پروسه تولید گردیده است. در واقع این ارزش فقط پولی را که سرمایه دار برای خرید نیروی کار پرداخته و کارگر آن را برای تهیه ی وسائل زندگی خود خرج کرده است جبران می کند. نسبت به ۳ شلینگ که خرج شده است ارزش جدید ۳ شلینگ به صورت یک تجدید تولید نمودار می شود ولی این ارزش واقعاً از نو تولید شده است و تجدید تولید آن مانند ارزش وسائل تولید فقط نمود نیست. در این مورد جانشین شدن ارزشی به جای ارزش دیگر به وسیله ی آفرینش جدیدی انجام گردیده است.

ولی با وجود این ما می دانیم که پروسه ی کار از آن نقطه فقط معادل ساده ای برای ارزش نیروی کار تولید نماید و به محصول کار بیافزاید تجاوز می کند. به جای ۶ ساعت که برای این منظور کافی است، پروسه ی کار مثلاً ۱۲ ساعت ادامه می یابد. بنابر این با فعالیت نیروی کار تنها ارزش خاص خود این نیرو تجدید نمی شود بلکه ارزش اضافه بر آن تولید می گردد. این اضافه ارزش عبارت از مازاد ارزش محصول است بر ارزش عوامل تشکیل دهنده ی محصولی که مصرف شده اند، یعنی وسائل تولید و نیروی کار.

در حالی که ما نقش های گوناگونی را که عوامل مختلفه ی پروسه ی کار در تشکیل ارزش محصول ایفا می کنند بیان نمودیم محصول در واقع وظایف اجزاء مختلفه ی سرمایه را در پروسه ی ارزش افزایی خویش متمایز ساختیم. فزونی مجموع ارزش محصول بر جمع ارزش عناصر تشکیل دهنده ی آن، عبارت از فزونی سرمایه ی افزایش یافته است نسبت به ارزش سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی. وسائل تولید از یک طرف و نیروی کار از سوی دیگر، فقط آن اشکال وجودی مختلفی هستند که ارزش سرمایه ی بدوی، در حین ترک قالب پولی خود و تبدیل شدنش به عوامل پروسه ی کار، اختیار نموده است.

بنابر این آن جزء از سرمایه که به وسائل تولید، یعنی مواد خام، مواد کمی و وسائل کار تبدیل می شود، مقدار ارزشی خود را در پروسه ی تولید تغییر نمی دهد. از این جهت من آن را بخش ثابت سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی ثابت می نامم.

اما به عکس آن قسمت از سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده است ارزش خود را در پروسه ی تولید تغییر می دهد. این جزء از سرمایه، هم معادل خود را مجدداً تولید می کند و هم چیزی اضافه بر آن، یعنی اضافه ارزش که خود تغییرپذیر است و می تواند بزرگ تر یا کوچک تر باشد. این بخش از سرمایه از مقدار ثابتی که هست دائماً به مقدار متغیری تبدیل می شود. بدین سبب من آن را بخش متغیر سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی متغیر می نامم. همان عناصر سرمایه، که از نقطه ی نظر پروسه ی کار، به صورت عوامل عینی و ذهنی یعنی به صورت وسائل تولید و نیروی کار از یکدیگر متمایز می گردند، از نقطه ی نظر پروسه ی ارزش افزائی، به صورت سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر از هم تمیز داده می شوند.

مفهوم سرمایه ی ثابت به هیچ وجه تغییرات ارزشی را در مورد عناصر تشکیل دهنده ی خود نفی نمی کند. فرض کنیم یک فوند پنبه که امروز ۶ پنس می ارزد فردا در نتیجه ی نقصان محصول پنبه، به یک شیلینگ ترقی نماید. پنبه ی قدیمی که هم چنان در جریان کار مورد استفاده است به ارزش ۶ پنس خریداری شده ولی اکنون سهم ارزشی ای که به محصول می افزاید معادل یک شیلینگ است. و نیز آن پنبه ای که در این هنگام رسته شده و شاید هم اکنون به صورت نخ در بازار به گردش در آمده است دو برابر* ارزش ابتدائی خود را به محصول می افزاید. با این وجود دیده می شود که این تغییرات ارزشی مستقل از آن افزایش ارزشی است که در پروسه ی خود ریسندگی عارض پنبه می گردد. اگر پنبه ی قدیمی هنوز در پروسه ی کار وارد نشده بود امکان داشت که اکنون به جای ۶ پنس به مبلغ یک شیلینگ باز فروخته

* - دو برابر، از جهت این که یک شیلینگ مساوی با ۱۲ پنس است.

شود. و بالعکس هر قدر پروسه ی کار آن را کمتر فرا گرفته باشد حصول چنین نتیجه ای مطمئن تر است. به همین سبب در اسپیکولاسیون** این خود قانونی است که به هنگام این گونه انقلابات ارزشی بر روی مواد خام، به شکل کمتر تغییر یافته ی آن، احتکار انجام گیرد، یعنی مرجحاً بر نخ تا پارچه و بیشتر بر روی خود پنبه تا نخ. در این جا تغییر ارزشی از پروسه ای سرچشمه می گیرد که پنبه را تولید می کند، نه از پروسه ای که در آن پنبه به مثابه ی وسیله ی تولید به کار می رود و بالنتیجه وظیفه ی سرمایه ی ثابت را انجام می دهد. صحیح است که ارزش هر کالا به وسیله ی مقدار کاری که در آن وجود دارد تعیین می شود ولی این مقدار خود وابسته به شرایط اجتماعی است. اگر زمان کاری که اجتماعاً باید برای تولید کالائی مصرف گردد تغییر کند و مثلاً همان مقدار پنبه، به هنگامی که محصول پنبه بد است، نماینده ی مقدار بیشتری کار نسبت به زمان حاصل خوبی گردد، آن گاه واکنشی نسبت به کالای قدیمی به وقوع می پیوندد زیرا کالای مزبور همواره فقط به مثابه ی نمونه ی مشخصی از جنس خود به شمار می رود^۷ و ارزشش همیشه به وسیله ی کار اجتماعاً لازم و لذا برحسب کاری که در شرایط کنونی اجتماعی ضروری ست اندازه گیری می شود.

و نیز ممکن است ارزش وسائل کاری که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار گرفته اند، از قبیل ماشین آلات و غیره، مانند ارزش مواد خام تغییر کند و بنابر این سهم ارزشی ای که این وسائل کار به محصول می دهند نیز تغییر نماید. مثلاً اگر در نتیجه ی اختراع جدیدی ماشین آلات نوع معینی با صرف کار کمتری تولید شوند، در آن صورت کمابیش از ارزش ماشین آلات قدیمی کاسته می شود و بالنتیجه به تناسب آن، ماشین آلات مزبور مقدار کمتری ارزش به محصول انتقال می دهند. ولی در این

** Speculation زدوبند و حسابگری های مالی و اقتصادی از قبیل سفته بازی، احتکار و غیره.

^۷ - "کلیه ی فرآورده های از یک نوع فقط در واقع توده ای را تشکیل می دهند که بهای آن کلاً و یک جا و بدون توجه به اوضاع و احوال خاص هر یک تعیین می گردد".

(Le trosne: „De l'Intèrèt Social,“ P. ۸۹۳)

مورد نیز تغییر ارزشی در خارج از پروسه ی تولیدی، که ماشین مزبور وسیله ی تولید را در درون آن انجام می دهد، سرچشمه می گیرد. در این پروسه هیچ گاه ماشین ارزشی بیش از آن چه که خود، مستقل از این پروسه داراست، انتقال نمی دهد.

همان طور که تغییر در ارزش وسائل تولید، با وجود واکنشی که این تغییر حتی پس از ورود وسائل مزبور در پروسه ی کار به روی آن ها اعمال می کند، خلصت آن ها را به مثابه ی سرمایه ی ثابت تغییر نمی دهد، به همان قسم تغییر در تناسب بین سرمایه ی ثابت و متغیر نیز به هیچ وجه تأثیری در اختلاف وظیفه ای آن ها ندارد. شرایط فنی پروسه ی کار ممکن است چنان تغییر یابد که مثلاً آن جا که ده نفر کارگر با ده کارافزار کم ارزش مقدار نسبتاً کمی از مواد خام را مورد کار قرار می دادند اکنون یک نفر کارگر با ماشین گران قیمتی صد برابر آن مواد خام رابه کار برد. در این مورد سرمایه ی ثابت، یعنی حجم ارزش وسائل تولید به کار رفته، به مقدار زیادی افزایش یافته است ولی بخش متغیر سرمایه که برای نیروی کار صرف گردیده به مراتب تنزل یافته است. این تغییر تنها رابطه ی مقداری را بین سرمایه ی ثابت و متغیر، یا نسبتی را که برحسب آن کل سرمایه به عناصر ثابت و متغیر تجزیه می گردد، دگرگون می سازد ولی در عوض اختلاف بین ثابت و متغیر را دست نخورده باقی می گذارد.

ترجمه ایرج اسکندری سال ۱۳۵۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵